**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030208**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر مادۀ امر بود. مادۀ امر اینکه اصطلاحا به چه معناست خیلی مهم نیست، مهم معنای لغوی‌اش هست که به هر حال در آیات و روایات وارد می‌شود و ما باید آن آیات و روایات را بر همان معنای لغوی حمل کنیم. در مورد امر معروف این هست که برای امر دو معنا ذکر می‌کنند، یک معنایش ضد نهی هست و یک معنایش یک معنایی هست که حالا در تصویر آن معنای دوم خیلی مختلف تعبیر کردند. مرحوم نایینی خواسته این دو تا را به یک معنا برگرداند و آن شیء حادثۀ ذات اهمیت و گفته امر هم از این جهت که حادثۀ صاحب اهمیت هست امر نامیده شده. از آن طرف مرحوم اصفهانی بر عکس امری که به معنای دیگری هست و معنای دیگر را به امر به معنای طلب برگردانده. مرحوم آقا ضیاء یک نکته‌ای را تذکر می‌دهند که مقداری‌اش در کلمات قوم صریحا آمده و مقداری‌اش هم در کلمات ایشان هست. ایشان می‌گویند امر حتما دو معنا دارد، به دو تا شاهد. یک شاهد اینکه امر به معنای طلب جمعش اوامر است، امر به معنای مثلا حادثه، حالا حادثه یا شبه حادثه حالا آن را بعد صحبت خواهیم کرد که آن معنای دیگر امر چی است، جمع‌اش امور است. تعدد امر دلیل بر تعدد معناست، این یک.

نکتۀ دوم امری که به معنای طلب هست اشتقاق‌پذیر است، اَمَرَ یأْمُرُ امراً، این به معنای طلب است، یعنی مصدر اَمَرَ یَأْمُرُ است، ولی آن امری که جمعش امور است آن اشتقاق‌پذیر نیست. به نظر می‌رسد هر دو نکته نکتۀ درستی هم هست که نشانگر این هست که امر به دو معناست، و اصلا وجداناً همین که این امرها به دو تا معناست من فکر می‌کنم خیلی واضح باشد و خیلی به نظرم مایۀ تعجب است که این دو تا معنا را یک جوری خواستند به هم ارجاع بدهند، حالا یک کمی هم صحبت خواهم کرد. ما در اَمَرَ حالا غیر از دو تا استدلالی که مرحوم آقاضیاء مطرح می‌فرمایند مفهومی که در امر ما می‌فهمیم اصلا نمی‌دانم حادثۀ ذات اهمیت امثال اینها در امَرَ یَأْمُرُ کجایش بحث حادثۀ ذات اهمیت که مرحوم نایینی مطرح می‌کنند هست. یا از آن طرف مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی ایشان می‌فرماید امر به معنای مثلا فعل، شأن، حال، حادثه که بعضی‌ها مطرح کردند البته مرحوم آخوند، اوّلا قبل از این یک نکته‌ای عرض بکنم، مرحوم آخوند امر را در دو معنا مشترک لفظی گرفته، یکی امر را در طلب، حالا با خصوصیاتی که بعدا در موردش بحث می‌شود و یکی در مورد شیء. و مرحوم اصفهانی اشکال می‌کند که امر مرادف شیء نیست و شواهدی می‌آورد که امر دقیقا مرادف شیء نیست، نمی‌شود اینها را جای همدیگر به کار برد، بعد می‌گوید امر باید فعل باشد، فعلی از افعال باشد ولی با وجودی که می‌گوید امر باید فعلی از افعال باشد می‌گوید به اعتبار اینکه امر الهی به او تعلق گرفته و ارادۀ الهی به او تعلق گرفته به امر امر می‌گویند، به افعال امر می‌گویند. ولی خب حالا ببینید فرض کنید فلانی گفتش که امر فلان مستقیم، کارهایش رو به راه است، حتما باید طرف خداپرست باشد که این جمله را بگوید؟ یا اگر هم خداپرست باشد باید توجه باشد داشته باشد به نکات اینکه خدایی هست یعنی موقعی که دارد این جمله را به کار می‌برد امری کرده و این اوامر کأنّ تکوینیه هست، هیچ وقت ما همچین مفهومی از این جملات درک نمی‌کنیم. خیلی واضح است که امر به اعتبار مراد بودن اینجا استعمال نشده، خیلی واضح هست. حالا یک مکملی دارد که بعدا عرض می‌کنم. در مورد امر که استدلالی که مرحوم آقا ضیاء مطرح کردند که این استدلال قدیمی است، یک تکه‌اش که امری که به معنای مصدر اَمَرَ یَأْمُرُ است بر اوامر جمع بسته می‌شود، امری که معنای دیگر دارد بر امور جمع بسته می‌شود. یک بحث صغروی وجود دارد که آیا واقعا مطلب همینجور است؟ امر بر اوامر جمع بسته می‌شود؟ آن امر بر امور جمع بسته می‌شود؟ پاسخ مطلب این است که اینکه امر بر امور جمع بسته می‌شود این مسلم است، در آیۀ قرآن هم آمده «إِلَى اللّهِ تَصيرُ اْلأُمُورُ» و در استعمالات خیلی شایع است. ولی امر جمعش بر اوامر قدیمی نیست، در منابع ظاهرا قدیمی وارد نشده و در مصباح المنیر اینجوری توضیح می‌دهد، من عبارت مصباح المنیر را بخوانم، مصباح المنیر می‌گوید:

«الأَمْرُ: بمعْنَى الحالِ جَمْعُهُ (أُمُورٌ) و عَلَيْهِ «وَ مٰا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ» و (الأَمْرُ) بمعْنَى الطَّلَبِ جَمْعُهُ (أَوَامِرُ) فرقاً بينهما و جمعُ (الأَمْرِ) (أوَامِرُ) هكذا يتكلَّمُ به الناسُ»

یعنی در عرف آن زمان مردم عوام اینجوری تکلم می‌کنند.

«و مِنَ الأئِمَّةِ مَنْ يُصَحِّحُهُ» یعنی ائمۀ لغت.

«وَ يَقُولُ فى تأويله إِنَّ الأَمْرَ مَأْمُورٌ به ثم حُوِّلَ المَفْعُولُ إِلى فَاعِلٍ كما قِيلَ أَمْرٌ عَارِفٌ و أصلُهُ مَعْرُوفٌ و عِيشَةٍ رٰاضِيَةٍ\* و الأصلُ مَرْضِيَّةٌ إلى غيرِ ذلك ثم جُمِعَ فَاعِلٌ على فَوَاعِلَ (فَأَوَامِرُ) جمْعُ (مأْمُورٍ)»

یکی از مشکلاتی که ما در جمع امر به اوامر داریم اینکه طبق قاعده نیست، وزن فواعل حالا اینجا وزن فاعل گرفته، فواعل نوعا جمع فاعله است، مثل باکیه جمعش بواکی هست که آن جملۀ معروفی که پیغمبر فرمود و لکنّ حمزة لا بواکی له همین جمع باکیه است، یا وصیت امام باقر علیه السلام که وصیت کردند که از مالشان ده سال در منا تندنب النوادب، نوادب جمع نادبه است، وزن فاعله جمعش فواعل می‌شود حالا اینجا فاعل را جمع فواعل گرفته. می‌گوید امر چون مأمور به هست یعنی به آن دستور، اینجوری تعبیر کرده که امر به اعتبار مصدر جمعش اوامر نیست به اعتبار آن دستوری که داده می‌شود، اوامر یعنی دستورات. دستورات مفعول به است، یعنی یأمر بالاوامر فلانٌ یأمر بالاوامر، آن مأمور به هست. ولی این مأمور به خود مأمور جمعش ماآمیر می‌شود ولی برای مفعول به از لفظ فاعل استفاده کردند، یعنی لفظ فاعل را به معنای مفعول گرفتند، آمر به معنای مأمور به بوده، آمر را جمع زدیم به اوامر. عرض کردم اینکه آمر فاعل به فواعل جمع زده بشود من الآن خیلی برایم مأنوس نیست، فاعله جمعش به فواعل مأنوس است، ولی فاعل جمعش به فواعل الآن هیچ، گاهی اوقات هم فاعلی که برای نساء هست جمع فواعل می‌شود و قواعد النساء جمع قاعد هست، قاعد به معنای زنی که در مقابل زن.

**شاگرد:** خوارج

**استاد:** خوارج، خارجی شاید باشد یعنی الطائفة الخارجة. این را یک کمی باید تأمل کرد که فاعل بر فواعل جمع زده می‌شود یا جمع زده نمی‌شود

**شاگرد:** جمع قیاسی با فواعل با فاعله اصلا قیاسی جمع

**استاد:** بله، آن که من می‌گویم برایم مأنوس است فواعل جمع فاعله است اما جمع فاعل، این می‌خواهد به هر حال طبق قاعده بکند دیگر یک جوری می‌خواهد این را بر طبق قاعده بگیرد. علی ای تقدیر من اینجور می‌خواهم برداشت کنم آن این است که ولو اوامر در لغت اصیل وجود ندارد ولی مفهومش مفهومی بوده است که عرف آن را با اوامر جمع زده. یک نکته‌ای هم من اینجا عرض بکنم، طبق لغت اصلا مصدر جمع نمی‌گیرد، این امری که جمعش اوامر بوده مصدر نیست همان معنای اسم مفعولی است، یعنی مأمور به، یعنی آن دستوری که صادر می‌شود، حالا مأمور تعبیر بکنیم یا نه، امرتُ بأمرٍ آن بأمرٍ که مجرور به باء هست، آن دستور جمعش اوامر، اینکه می‌گوییم امرتُهُ باوامر یک همچین چیزی باید باشد و الا امری که مصدر باشد آن جمع زده نمی‌شود. حالا علی ای تقدیر من نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است که به نظر می‌رسد که مفهومی عرف متعارف از امر می‌فهمیدند متفاوت با مفهوم امری که مفرد اوامر هست به خاطر همین امر بر اوامر جمع می‌زدند در آن دوره‌ای که این جمع زده شده بوده اینها را متفاوت می‌فهمیدند. در واقع ما می‌خواهیم بگوییم فهم از کلمۀ امر در دوره‌ای که به اوامر جمع زده بوده دو تا مشترک لفظی جمع زده شده بوده و طبیعتا اگر بخواهیم استدلال کنیم که در روایات هم به همین معناست باید اصالة عدم النقل و امثال اینها را هم ضمیمه بکنیم تا بتوانیم این نتیجه را بگیریم. علی ای تقدیر عرض کردم به نظر من مسئله خیلی واضح است که امر به معنای امر یأمر امرا با امری که به معنای حالا شأن حادثه است، حالت است هر چی هست فرق دارد. حالا یک مقداری بعضی از کلمات لغویون را هم اینجا من بخوانم.

**شاگرد:** این کبری را شما قبول فرمودید که هر چیزی که دو تا صیغۀ جمع داشته باشد.

**استاد:** در مورد این هم صحبت می‌کنم. مرحوم آشیخ محمد حسین خواسته یک جوری این را حل کند یک بیانی دارد مرحوم آشیخ محمد حسین حالا در این مورد من صحبت می‌کنم. در کتاب العین دارد الامر نقیض النهی و الامر واحد من امور الناس. کتاب العین، جلد ۸، صفحۀ ۲۹۷. البته در تهذیب اللغة مال ازهری، جلد ۱۵، صفحۀ ۲۰۷ عبارت کتاب العین را. یک نکته‌ای را اوّل عرض کنم، ازهری کتاب العین را تألیف لیث می‌داند، مطالب کتاب العین را به لیث نسبت می‌دهد. در تهذیب اللغة به این شکل نقل کرده، قال اللیث الامر نقیض النهی و الامر واحد الامور. (تهذیب اللغة هم جلد ۱۵، صفحۀ ۲۰۷) در کتاب تاج العروس از قول یکی از اساتیدش این عبارت تهذیب اللغة را اینجور نقل کرده، الامر نقیض النهی واحد الامور، این و الامر در عبارتش افتاده آن وقت نتیجه گیری‌های خاصی هم کرده آنجا آن تحریف هست که این ازش استفاده می‌شود دو معنا دارد، یکی امری که نقیض نهی هست یکی امری که واحد امور هست. من تصور می‌کنم که آن امری که واحد امور هست یک مفهوم عرفی داشته که نمی‌توانستند مرادف برایش ذکر کنند. چون مرادف نمی‌توانستند ذکر کنند مجبور شدند به وسیلۀ جمعش او را ممتاز کردند از امری که ضد نهی هست. در کتاب‌های اوّلیۀ لغت یکی از مشکلات همین هست که چجوری واژه‌ها را معنا کنند، گاهی اوقات مثلا به ضدش یا نقیضش معنا می‌کنند همین الامر نقیض النهی، نقیض در اصطلاح لغت غیر از نقیض منطقی هست، نقیض به همان معنی ضد است. اینکه بعضی‌ها هم تعبیر کردند الامر ضد النهی. بعضی وقت‌ها نمی‌توانستند معنا کنند می‌گفتند مثلا فلان کلمه معروفٌ، کلمۀ معروفٌ چون نمی‌توانستند معنا کنند که دقیق باشد با معروفٌ، الخُبُز معروف و امثال اینها. یک چیزی که بتوانند دقیقا آن را معنا کنند نداشتند. بعضی وقت‌ها اینجا هم برای اینکه تمییز بدهند امری که به معنای طلب هست حالا با همۀ دقت‌هایی که بعدا در موردش صحبت خواهیم کرد از امری که به معنای شأن و حادثه و، آن معنای دیگر که حالا در مورد اینکه آن را چجوری باید تعبیر بکنیم بعدا صحبت می‌کنیم با تعبیر الامر واحد الامور ذکر شده.

در کتاب المحیط اینجا ظاهرش این است ایشان اینجور دارد الامر نقیض النهی و الجمیع الامور، (محیط، جلد ۱۰، صفحۀ ۲۸۳) که در نسخه بدل او الجمع الامور، که باید همین و الجمع الامور باشد که این فکر می‌کنم اشتباه است، امری که نقیض نهی هست آن جمعش امور نیست این جای دیگری غیر از کتاب المحیط من ندیدم، محیط، جلد ۱۰، صفحۀ ۲۸۳. آن تهذیب اللغة هم جلد ۱۵، صفحۀ ۲۰۷ بود.

در صحاح اوّلین کسی که خیلی روشن این دو تا جمع بودن را مطرح کرده در صحاح است، جلد ۲، صفحۀ ۵۸۰. الامر واحد الامور یقول امر فلان مستقیم و اموره مستقیمة و امرتُهُ بکذا امراً و الجمع الاوامر.

در معجم مقاییس اللغة اوّلین کسی هست که کاملا تصریح کرده که اینها مشترک لفظی هستند. ایشان می‌گوید کلمۀ اَمَرَ ۵ اصل دارد، یعنی ریشۀ‌ اَمَر.

«أَمَرَ‌

الهمزة و الميم و الراء أصولٌ خمسةٌ: الأمر من الأمور، و الأمر ضدّ النهى، و الأَمَر النَّماء و البَرَكة بفتح الميم، و المَعْلَم، و العَجَب.»

 ۵ می‌گوید ریشه‌های کلمۀ امر، نه حالا همۀ اینها لازم نیست امر باشد، «ا م ر» در ۵ مورد مشتقاتش و اینها به کار می‌روند، این ۵ تا اصل دارد. یعنی امری که از امور هست و امری که ضد نهی هست دو تا شاخۀ مختلف هستند با همدیگر، در اصل دو ریشۀ مختلف هستند. بعد می‌گوید

«فأمّا الواحد من الأمور فقولهم هذا أمر رَضِيتُهُ، و أمرٌ لا أرضاه.

... و الأمر الذى هو نقيض النَّهْى قولك افعَلْ كذا. قال الأصمعىّ: يقال: لى عليك أمْرَةٌ مطاعَةٌ، أى لى عليك أنْ آمُرَكَ مرّةً واحدةً فتُطِيعَنى.»

معجم مقاییس اللغة، جلد ۱، صفحۀ ۱۳۷.

در مفردات راغب هم هست:

«الأَمْرُ: الشأن، و جمعه أُمُور، و مصدر أمرته:

إذا كلّفته أن يفعل شيئا، و هو لفظ عام للأفعال و الأقوال كلها،»

که آن ادامه‌اش مربوط به کدام یکی است اوّلی است یا دومی است یک قدری ابهام دارد چون عبارت‌های بعدی که در مفردات راغب هست خالی از ابهام نیست که مراد چی است.

در المحکم هم دارد الامر نقیض النهی و الامر الحادثة و الجمع امور لا یکثر علی غیر ذلک و فی التنزیل علی الی الله تصیر الامور. محکم، جلد ۱۰، صفحۀ ۲۹۸.

در شمس العلوم هم هر دو معنا را دارد، الامر واحد الامور قال الله تعالی ان الله بالغ امره و امره امرا نقیض النهی. شمس العلوم، جلد ۱، صفحۀ ۲۲۳.

در مصباح المنیر هم که آن عبارتش را خواندم ادامه‌اش هم یک عبارتی دارد می‌گوید امرته امرا من باب قَتَل و الامر الحالة یقال امر مستقیم و الجمع امور مثل فَلْس و فلوس.

در قاموس دارد الامر ضد النهی، یک معنایش، یک معنایش هم حادثه. جمع امور، بعد از حادثه می‌گوید جمع امور.

در اینکه امر یک معنایش نقیض نهی هست یا به تعبیر قاموس ضد نهی هست خب همۀ اینها دارند، علاوه بر اینها در کتاب الماء، جلد ۱، صفحۀ ۶۹ هم الامر ضد النهی را دارد. اما آن معنای دیگری که امر دارد که خیلی از اینها هم دارند این را مختلف شده. بعضی‌ها نتوانستند دقیقا معنا کنند دیگر به جمع معنا کردند واحد الامور، واحد من امور الناس امثال اینها معنا کردند. ولی آن کسانی که این را خواستند معنا کنند اوّلین شخص اینجایی که من می‌بینم مفردات راغب هست که امر را به شأن ترجمه کرده، محکم امر را به حادثه معنا کرده.

**شاگرد:** باقلانی به معنای فعل و شأن گرفته.

**استاد:** من حالا در کتب لغت، باقلانی اصولی است من کتاب اصولی را نگاه نکردم.

در مصباح المنیر به معنای حال گرفته. قاموس هم به معنای حادثه گرفته مثل همان محکم. قاموس با محکم خیلی وقت‌ها اصل قاموس از محکم گرفته شده، اتود کاری‌اش کتاب محکم است. به نظر می‌رسد در اینکه امر دو تا معنا دارد هیچ تردیدی نمی‌شود کرد، حالا یک بیانی حاج شیخ محمد حسین دارد این را یک مقداری من صحبت کردم مکمل صحبت در مورد حاج شیخ محمد حسین را فردا صحبت می‌کنم، ولی اینکه آن معنای دیگر را با چه عبارتی بیان بکنیم یک قدری سخت است، این را در کلام مرحوم آقای صدر ببینید، آقای صدر اشکالاتی هم که به مرحوم حاج شیخ محمد حسین مطرح می‌کند آنجا ببینید ما فردا در موردش صحبت می‌کنیم. حالا با یک مطلب بحث امروز را تمام کنم، در مقدمة الادب صفحۀ ۲۷۱، مقدمة الادب کتاب زمخشری هست شاید اوّلین لغت نامۀ عربی فارسی است، و امَرَ بکذا بفرمودش به فلان کار امراً، بفرمودش معنا کرده. ائتمر را می‌گوید فرمان به جای آورد، فرمان برد. استأمره را دارد می‌گوید مشورت خواست از او. من فکر می‌کنم استأمَرُه هم به معنای این است که شخصی به مشاورش می‌گوید که مُرْنی بما تراه صحیحا، آن هم از همین مادۀ امر و از این استأمره از همین ریشۀ امر به معنی فرمان هست. و یک نکته‌ای در این کلمۀ استأمره هست من بعدا این را مخصوصا من کلمۀ استأمره را اینجا آوردم در آن بحث‌های بعدی که آیا در امر عُلُو خوابیده، استعلا خوابیده و امثال اینها من به این برمی‌گردم با این کار دارم مخصوصا این عبارت را نقل کردم که بعدا در موردشان صحبت خواهیم کرد. حالا این بحث را ملاحظه بفرمایید ما فردا ان شاء الله بحث را به یک انجامی خواهیم رساند.

یک نکته‌ای را هم من عرض بکنم، حاج آقای ما امر را به معنای الزام می‌گیرند، می‌گویند معنای لغوی امر الزام است.

**شاگرد:** یک معنا؟

**استاد:** نه آن معنای دیگرش را کاری نداریم، آن معنا را که آقایان طلب می‌گویند ایشان می‌گویند نه امر به معنای الزام است، امره بکذا ای الزمه بکذا. یعنی یک مفهوم الزام درش خوابیده. اصلا در مفهوم امر الزام خوابیده و این را حالا یک مقداری در موردش بعدا صحبت خواهیم کرد که این دخالت دارد در بسیاری از مراحل بعدی بحث که خواهیم داشت.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد